

ضرورت جبران کاهش ارزش پول

در صورت اشتراط در عقد قرض*

- سیدحسین موسوی راد^۱
- سیدجابر موسوی راد^۲✉

چکیده

بدون شک وجود تورّم باعث کاهش ارزش پول می‌شود. حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر فردی به دیگری مبلغی معین را قرض دهد، آیا فرد بدهکار در موعد مقرر فقط باید عین پول پیشین (مبلغ اسمی) را برگرداند یا اینکه وی ضامن کاهش ارزش پول نیز هست. در این زمینه، برخی قائل به وجوب ضمان کاهش ارزش پول شده و برخی ضمان کاهش ارزش پول را قبول ندارند؛ برخی بین صورت تورّم زیاد و تورّم کم تفاوت گذاشته‌اند؛ برخی نیز بین صورت غصب و عدم غصب تفصیل قائل شده‌اند. در این مقاله ضمن تحلیل ماهیت پول و تأکید بر اعتباری بودن مالیت پول، این نتیجه به دست آمده که اگر فردی مبلغی

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۸.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران
(h_moosavi@iaus.ac.ir)

۲. استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
(mousavirad@atu.ac.ir)

را به دیگری قرض دهد و در حین عقد شرط نماید که فرد بدهکار باید علاوه بر اصل پول (مبلغ اسمی)، کاهش ارزش پول را مطابق تورم محاسبه و پرداخت نماید، عمل به این شرط لازم است و پرداخت مبلغ معادل میزان کاهش ارزش پول، زیادت در عقد قرض محسوب نشده و ربا نمی‌باشد. اما در صورتی که شرط جبران کاهش ارزش پول در عقد قرض صورت نگرفته باشد، جبران کاهش ارزش پول (چه در صورت تورم کم یا زیاد) ضرورت ندارد.

واژگان کلیدی: کاهش ارزش پول، مثلی، قیمی، پول، قرض.

مقدمه

یکی از مشکلاتی که امروزه کشورهای مختلفی با آن درگیرند، مسئله تورم است. تورم و کاهش ارزش پول، موجب طرح مسئله فقهی «ضرورت یا عدم ضرورت جبران کاهش ارزش پول» می‌شود. این مسئله از جمله مباحث مستحدث بسیار پرکاربردی است که گرچه در دوران معاصر، بحث‌هایی روی آن صورت گرفته، اما چنان که در ادامه مقاله روشن می‌شود، همچنان محتاج طرح نظریات و دقت‌های جدید فقهی است. در این راستا، مقاله فعلی به این بحث مهم می‌پردازد که اگر فردی مبلغ معینی (مثلاً یک میلیون تومان) را به دیگری قرض دهد و بعد از یک سال با وجود تورم مثلاً بیست درصدی، آن فرد بخواهد قرض خود را مطالبه کند، آیا تنها می‌تواند همان یک میلیون تومان را درخواست نماید یا اینکه می‌تواند مبلغ تورم را نیز محاسبه نماید و به عنوان مثال اگر تورم بیست درصد بوده، وی یک میلیون و دویست هزار تومان دریافت نماید.

چنان که در مباحث بعدی مشخص خواهد شد، دیدگاه بسیاری از فقها این است که اخذ مبلغ کاسته شده از ارزش پول، ربا بوده و حرام است. اما برخی دیگر معتقدند که اخذ مبلغ کاسته شده از ارزش پول در صورت وجود برخی شرایط خاص (مثل گذشتن زمان طولانی و کاهش شدید ارزش پول یا در صورت غاصب بودن فرد بدهکار) ربا نبوده و جایز است. اما نویسندگان این مقاله درصدد هستند تفصیلی جدید را در این زمینه مطرح نمایند که مطابق آن، در صورت اشتراط وجوب جبران کاهش ارزش پول، چه مبلغ تورم کم باشد یا نه، علاوه بر اصل پول، کاهش ارزش پول را نیز می‌توان مطالبه نمود.

در مورد بحث جبران کاهش ارزش پول تاکنون مقالات متعددی توسط فقها و محققان معاصر تدوین شده است (ر.ک: هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۴؛ خرازی، ۱۳۸۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۵؛ یوسفی، ۱۳۸۱ الف؛ همو، ۱۳۸۱ ب؛ سعیدی، ۱۳۸۵)، اما نوآوری این مقاله به جهت دیدگاه جدید و بدیعی است که در مقاله از آن دفاع می‌شود. اندیشمندان و محققان معاصر، نظریاتی مثل «عدم وجوب مطلق جبران کاهش ارزش پول»، «وجوب جبران مطلق کاهش ارزش پول»، «وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورت وجود تورّم شدید» و «وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورت غاصب بودن» را مطرح کرده‌اند؛ درحالی که به نظر می‌رسد هرکدام از این نظریات با مشکلات مخصوص به خود مواجه است که در ضمن مقاله تبیین گردیده است. تفصیل مورد نظر نگارندگان این است که در صورت عدم اشتراط بازگرداندن قدرت خرید پول، فرد باید مبلغ اسمی را برگرداند. در این زمینه به قاعده «اقدام» توسل جسته شده که کمتر مورد توجه محققان معاصر بوده است. اما در فرض اشتراط بازگرداندن قدرت خرید پول، باید تابع شرط منعقد در قرارداد بود (چه تورّم کم باشد یا زیاد)، و در این صورت جبران کاهش ارزش پول ضروری است. در واقع در نظریات دیگر مطرح شده، حکم معینی برای کیفیت بازگرداندن پول توسط فقها بیان می‌گشت که طبق برخی مبانی، باید مبلغ اسمی و طبق مبانی دیگر (مطلقاً یا در شرایط خاص)، باید مبلغ معادل قدرت خرید بازگردانده شود؛ درحالی که از نگاه نگارندگان، مبلغ بازگرداندن پول بستگی به کیفیت تعهد و اعتباری دارد که بین دو طرف معامله صورت گرفته است. نوآوری این مقاله بدین جهت است که معیار وجوب یا عدم وجوب کاهش ارزش پول را کیفیت اشتراط و تعهد مندرج در قرارداد می‌داند؛ درحالی که در نظریات دیگر، وجوب یا عدم وجوب کاهش ارزش پول هیچ گونه وابستگی و ارتباطی با کیفیت اشتراط و تعهد ندارد. همچنین در ادامه مقاله، مبانی فقهی این دیدگاه تبیین شده و نظریات مخالفان نقد می‌شود.

۱. نظریه عدم وجوب مطلق جبران کاهش ارزش پول

مطابق این نظریه، اگر کسی مبلغ خاصی را طلبکار باشد، به صورت مطلق شخص بدهکار ضامن کاهش ارزش پول نیست؛ چه مبلغ تورّم زیاد باشد یا کم. همچنین

مطابق این دیدگاه، حتی اگر قرض دهنده کاهش ارزش پول را شرط نماید، همچنان فرد قرض‌گیرنده ضامن کاهش ارزش پول نیست؛ زیرا این شرط از اساس باطل و ربوی است. دلایل این نظریه عبارت‌اند از:

الف) مثلی بودن پول (اسکناس): مبنای اصلی این دیدگاه مثلی دانستن پول است.^۱ مدافعان این دیدگاه بر این باورند که پول نیز همانند کالاهای مثلی است و لذا اگر فردی از دیگری (به‌عنوان مثال) یک میلیون قرض گیرد، بعد از یک سال تنها می‌تواند همان یک میلیون را مطالبه نماید و اگر مبلغ بیشتری را مطالبه نماید، مصداق ربا محسوب می‌شود؛ زیرا ربا، گرفتن بیشتر از مبلغ استقراضی است و با پرداخت اصل بدهی، اخذ مبلغ اضافی، مصداق ربا می‌باشد.

ب) قصد طرفین: مدافعان این دیدگاه معتقدند که قصد طرفین در هنگام قرض، شاهد بر این است که قرض‌گیرنده مبلغ اسمی را قرض می‌گیرد و نه میزان قدرت خرید را؛ زیرا زمانی که قرض دهنده مبلغی را قرض می‌دهد و قرض‌گیرنده نیز مبلغی را مطالبه می‌نماید، میزان قدرت خرید را مورد لحاظ قرار نمی‌دهد. این قدرت خرید ممکن است کاهش پیدا کرده باشد و حتی (در موارد نادر) افزایش داشته باشد، اما معیار قرض، مبلغ اسمی پول است؛ زیرا پول از مثلیات است و همان‌طور که در مورد کالاهای مثلی، بعد از قرض خود مثل مطالبه می‌شود (نه ارزش آن کالا)، به همین نحو در قرض پول هم باید مثل آن پول (ارزش اسمی آن پول) مطالبه شود (خرازی، ۱۳۸۱: ۱۷/۲۶).

ج) روایات: مدافعان نظریه عدم وجوب جبران کاهش ارزش پول، به ادله دیگری نیز تمسک جسته‌اند؛ از جمله آیه‌الله سیدکاظم حائری معتقد است موثقه اسحاق بن عمار دلالت بر عدم وجوب جبران کاهش ارزش پول می‌نماید (حائری، ۱۳۷۷: ۲۷-۲۸). روایت مورد استناد ایشان به شرح ذیل است:

«بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام): الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الدَّانِيَّةُ، فَيَأْخُذُ مِنْهُ ذَرَاهِمٌ، ثُمَّ يَتَغَيَّرُ السَّعْرُ.

۱. مثلی در فقه به چیزی می‌گویند که قیمت اجزانش مساوی است، و قیمی به چیزی گفته می‌شود که اجزانش قیمت مساوی ندارند (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۴۰۳/۸۹-۹۴؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۴۰۳/۲۰). در مورد کالاهای مثلی، اگر فردی به دیگری چیزی را قرض دهد، قرض‌گیرنده باید عین آن کالا را بعد از مدت مقرر تحویل دهد (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۰۹/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۱۶۸-۱۶۹). نه ارزش و قیمت آن را.

قَالَ: فَهِيَ لَهُ عَلَى السَّعْرِ الَّذِي أَخَذَهَا يَوْمَئِذٍ وَإِنْ أَخَذَ دَنَائِيرَ وَكَيْسَ لَهُ دَرَاهِمٌ عِنْدَهُ فَدَنَائِيرُهُ عَلَيْهِ يَأْخُذُهَا بِرُؤُوسِهَا مَتَى شَاءَ» (حزّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۸/۱۸۴)؛ ... اسحاق بن عمار می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: مردی از دیگری چند دیناری را طلبکار است و از او چند درهم می‌گیرد و سپس ارزش آن تغییر می‌کند؟ امام فرمود: برای اوست به نرخ همان روزی که درهم را گرفته است و اگر دینار گرفته است و [طلبکار] از او درهم طلب ندارد، همان دنائیر بر عهده اوست و طلبکار هر وقت که بخواهد، می‌تواند خود دنائیر را بگیرد [نه قیمت روز آنها را].

این روایت از نظر سندی صحیح است. روایاتی دیگر نیز در کتاب *وسائل الشیعه*، تعبیری نظیر این روایت دارند و از آنها به روشنی استفاده می‌شود که در محاسبه دینار یا درهم باید مثل دینار و درهم برگردانده شود، نه قیمت روز آنها (ر.ک: همان: ۱۸/۲۰۶-۲۰۷).
 (د) سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله: در کنار این روایات، برخی نیز در این مسئله به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام استناد نموده و گفته‌اند بحث جبران کاهش ارزش پول بحث جدیدی نیست، بلکه در همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام هم پول وجود داشته است، ولی ایشان اخذ هرگونه زیادت بر مبلغ اسمی را مصداق ربا دانسته‌اند (قحف، ۱۴۰۷: ۲۲).

۲. نظریه وجوب جبران مطلق کاهش ارزش پول

مفاد نظریه جبران کاهش ارزش پول این است که هرگاه فردی به دیگری قرضی دهد (چه توّرم کم باشد یا زیاد، و چه شرطی صورت گیرد یا نه)، باید جبران کاهش ارزش پول لحاظ شود. بنابراین اگر فردی به دیگری یک میلیون قرض دهد و ده روز بعد پولش را مطالبه نماید، اگر در این مدت یک درصد (مثلاً) به ارزش پولش افزوده شده است، باید آن یک درصد به قرض‌دهنده پرداخته شود. در میان محققان معاصر، معرفت (۱۳۷۵: ۱۴-۱۸) و موسوی بجنوردی (۱۳۷۵) از این دیدگاه دفاع نموده‌اند.

مهم‌ترین دلایلی که در دفاع از این نظریه ارائه شده، به شرح زیر می‌باشد:

۱) اعتبار معیار قدرت خرید در ماهیت پول: آنچه در پول معتبر است، ارزش کاربردی و توان خرید آن است. توضیح اینکه جامعه انسانی از روز نخست در این

اندیشه بود که ساده‌ترین راه را برای مبادله کالاها و فراورده‌های خویش بیابد. برای این منظور، پول را اختراع کرد و به آن مالیت بخشید. مالیت مال امری اعتباری است و به اعتبار عقلا در هر دوره و زمانی بستگی دارد. اگر چیزی غیر از اعتبار مالیت، هیچ ارزشی نداشته باشد و عنوانش به همین اعتبار مالیتش باشد (مانند اسکناس)، در این صورت مالیت براساس اعتبار است و اعتبار هم به اندازه کاربرد و قدرت خریدی است که داشته است؛ مثلاً اعتباری که برای یکصد تومان در بیست سال پیش داده‌اند، ارزشی برابر با ۲۵ کیلو برنج یا یک مثقال طلا داشته است، اما امروز همان عقلا این ارزش را پایین آورده و به یک‌چهارم یک کیلو برنج کاهش داده‌اند. اکنون خود همان اعتبارکننده‌ها آن ارزش بیست سال پیش را به آن نمی‌دهند. بنابراین پول مانند سایر مثلیات نیست و با سایر اموال متفاوت است. اساساً در امور اعتباری مانند پول باید عنوان کاربردی و قدرت خرید را در نظر گرفت و اساساً باید به این نکته توجه داشت که پول را عقلا اختراع کرده‌اند و ارزش اقتصادی برای پول بسته به این است که عقلا چه می‌گویند (معرفت، ۱۳۷۵: ۱۴-۱۸).

مطابق قواعد فقهی، اگر شخصی کاری انجام دهد که موجب زوال بخشی از مالیت شود، وی ضامن مبلغ مالیت است. مثال معروفی که در فقه مطرح شده، مثال برگرداندن یخ است. اگر فردی به دیگری در تابستان یخ قرض دهد، بازگرداندن یخ در زمستان کفایت نمی‌کند؛ زیرا قیمت تابستان در یخ زیاد بوده و با برگرداندن آن در زمستان، قیمت آن کاهش پیدا کرده است. به همین نحو در مورد پول هم بازگرداندن مثل پول بعد از سقوط ارزش آن را نمی‌توان مصداق اداء قرض دانست؛ بلکه باید همان ارزش و قدرت خرید قبلی بازگردانده شود (همان: ۱۸).

این دلیل را به این شکل نیز می‌توان تقریر نمود که پول تنها نوعی سند است که اعتبار آن ناشی از پشتوانه مالی است که برای آن در نظر گرفته شده است. این پشتوانه مالی می‌تواند موجودی طلا یا سایر سرمایه‌های ملی یک کشور باشد. بنابراین برای لحاظ مبلغ مالیت، باید ارزش پشتوانه مالی این سند در نظر گرفته شود، نه مبلغ اسمی.

۲) قاعده نفی ضرر و وجوب عدل: این دو قاعده بر این مسئله دلالت دارند که باید کاهش ارزش پول جبران شود؛ زیرا ارزش یک میلیون تومان بعد از ده سال شاید به

یک‌دهم برسد، و اینکه بگوییم پرداخت مبلغ اسمی کفایت می‌کند، موجب اجحاف در حق طلبکار می‌شود.

همچنین قاعده لاضرر اقتضا می‌کند ضرری که به واسطه تورّم به طلبکار رسیده، باید جبران شود (قحف، ۱۴۰۷: ۲۲).

۳. وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورت وجود تورّم شدید

مطابق این نظریه باید بین تورّم کم و تورّم زیاد فرق گذاشت. در صورتی که میزان تورّم زیاد باشد، ارزش پول در طول زمان تغییر می‌یابد و نمی‌توان پرداخت مبلغ اسمی را مصداق پرداخت دین دانست؛ اما در تورّم کم، پرداخت مبلغ اسمی کفایت می‌کند. ادله‌ای که برای دفاع از دیدگاه ضرورت جبران کاهش ارزش پول در صورت وجود تورّم شدید اقامه شده، عبارت‌اند از:

۱) مصداق پرداخت دین نبودن در موارد تورّم شدید از نگاه عرفی: از نگاه عرفی، هیچ‌کس یک میلیون تومان در زمان کنونی را با یک میلیون تومان بیست سال پیش مساوی نمی‌داند. موضوعات شرعی از عرف اخذ می‌شود و زمانی که شارع می‌گوید «دیونتان را پرداخت نمایید»، باید به عرف نگاه بیندازیم تا ببینیم اداء چه مبلغی را مصداق پرداخت دین می‌داند. در این موارد واضح است که بعد از گذشت بیست سال و وقوع تورّم شدید، هیچ‌کس پرداخت مبلغ اسمی قبلی را مصداق پرداخت دین نمی‌داند.

۲) اصل عدالت در موارد تورّم شدید: اگرچه که ممکن است در مورد تشخیص برخی مصادیق عدل، اختلافاتی وجود داشته باشد، اما فقهای شیعه با التزام به اصل حسن و قبح عقلی، ضرورت عدالت و عدم امکان صدور احکام ظالمانه از خداوند را پذیرفته‌اند (سید مرتضی علم‌الهدی، ۱۳۷۶: ۳۳۹/۲؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۰: ۷۳/۱). قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء/ ۱۲۵)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا شهادت دهید. با توجه به توضیحات قبلی که فقهای شیعه پذیرفته‌اند، احکام شرعی باید عادلانه باشد. در این مورد، عقل انسان حکم قطعی دارد که در مورد دیون، واجب دانستن صرف پرداخت مبلغ اسمی بعد از مدت طولانی و تورّم شدید، با اصل عدالت سازگاری ندارد. لذا

نمی‌توان صرف پرداخت مبلغ اسمی را در شرایط توّرم زیاد کافی دانست.
۳) ضرورت کسب براءت یقینی: اگر در این موارد، در تحقق اداء دین شک ایجاد شود، مطمئناً ذمه ما به دین مشغول است، و اشتغال یقینی مقتضی براءت یقینی و موجب احتیاط است؛ به این صورت که فرد قرض‌گیرنده معادل ارزش خرید بیست سال پیش را پرداخت نماید (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۳۷۴-۳۷۶).

مدافعان این نظریه معتقدند که این دلایل در شرایط توّرم شدید جریان دارند، اما در توّرم کم، سیره عقلا بر عدم توجه به تغییرات مالی قرار گرفته است. لذا اگر فردی به دیگری یک میلیون قرض دهد، شش ماه بعد باید همان یک میلیون را پرداخت نماید؛ گرچه در واقع ارزش خرید این یک میلیون متفاوت شده است. البته اگر در زمان آینده، این سیره عقلا تغییر نماید و مردم به تفاوت‌های کم هم توجه نمایند (همان‌طور که ممکن است در برخی از کشورها فعلاً چنین باشد)، در این زمان، باید تفاوت کم در شرایط توّرمی کم هم محاسبه شود (همان).

۴. وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورت غاصب بودن

مطابق این نظریه، اگر شخصی به دیگر قرض دهد و وی در زمان مقرر بدهی خود را پردازد، دلیلی وجود ندارد که موجب ضمان بدهکار نسبت به کاهش ارزش پول شود؛ زیرا که قرض‌دهنده در حق مالک تصرف نموده است. اما اگر فرد بدهکار دینش را در زمان مقرر پرداخت نکند، حق مالک را غصب نموده است؛ لذا به جهت غاصب بودن بدهکار، عرف ضمان کاهش ارزش پول را ضروری می‌داند. در میان فقهای معاصر، آیه‌الله شاهرودی التزام به این نظریه را نزدیک به صحت می‌داند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۱: ۱۸۱/۲-۱۸۳).

به نظر می‌رسد مستند اصلی این نظریه، «قاعده اقدام» است. توضیح آنکه یکی از مسقطات ضمان اقدام است؛ به این معنا که اگر مالک خودش ضمان نقصان مالش را ساقط نماید، دیگر موجبی برای ضمان نقصان مال وجود ندارد (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۴۹۲/۲). برخی محققان معاصر بر مبنای قاعده ضمان گفته‌اند در صورتی که فردی به دیگری مبلغ معینی را قرض دهد، لازمه اقدامش آن است که وی به پرداخت همان مبلغ

اسمی رضایت داده است؛ گرچه ممکن است تورّم در آینده به شدت افزایش یابد. اما بعد از فرارسیدن زمان پرداخت قرض و عدم پرداخت مبلغ اسمی توسط بدهکار، فرد قرض دهنده دیگر به اداء مبلغ اسمی راضی نیست؛ گرچه که تورّم هم کم باشد. لذا بدهکار باید خسارت ناشی از کاهش ارزش پول را پرداخت نماید (موسویان و میثمی، ۱۳۹۶: ۱۷-۱۴).

۵. دیدگاه برگزیده:

و جوب جبران مطلق کاهش مطلق ارزش پول در صورت اشتراط و تعهد

دیدگاه مختار گرچه از برخی نکات مثبت نظریات قبلی استفاده می کند، اما به صورتی جدید، بین صورت اشتراط و عدم اشتراط تفصیل می گذارد:

الف) صورت عدم وجود تعهد و اشتراط در عقد قرض: از نگاه نگارندگان، در صورت عدم وجود اشتراط و جوب جبران کاهش ارزش پول در متن عقد قرض، جبران کاهش ارزش پول ضرورتی ندارد. مستند فقهی این دیدگاه «قاعده اقدام» است. اگر شرط خاصی در عقد قرض مطرح نشده باشد، فهم عرفی از عقد قرض این است که قرض دهنده به ضررهای کم یا زیاد ناشی از کاهش ارزش پول علم و در نتیجه رضایت دارد و لذا در این صورت، چه تورّم کم باشد یا زیاد، فرد قرض گیرنده ضامن جبران کاهش ارزش پول نیست. البته این فهم عرفی ممکن است در زمان های دیگر تغییر پیدا کند و در این صورت باید تابع فهم عرفی زمان دیگر بود. براساس قاعده اقدام، در صورت اقدام فرد به ضرر، ضمان ساقط می شود (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۴۹۲/۲). اگر فردی به دیگری مبلغی را قرض دهد و به شخص بدهکار (به عنوان مثال) یک سال مهلت دهد، فهم عرفی از این عمل آن است که فرد قرض دهنده با علم به احتمال وجود ضرر ناشی از تورّم، اقدام به این ضرر نموده است و این به نظر عرفی، نوعی اسقاط ضمان محسوب می شود. لذا در اینجا دلیلی برای ضمان نقصان کاهش ارزش پول وجود ندارد.

ب) صورت وجود تعهد و اشتراط در عقد قرض: صورت دوم زمانی است که فرد

قرض گیرنده از همان ابتدا شرط می کند که ارزش خرید پول را قرض می دهد، نه مبلغ اسمی آن را. در این صورت دیگر نباید به عرف مراجعه کرد؛ بلکه با توجه به اینکه پول ارزشی اعتباری دارد، از همان ابتدا شرط روی ارزش خرید رفته است و این شرط از نظر شرعی نیز مصداق ربا نیست؛ زیرا با توجه به اینکه از همان ابتدا قدرت خرید پول، قرض داده شده است، هنگام ادا کردن قرض هم باید همان قدرت خرید را برگرداند، و در این صورت هیچ گونه زیادتی نسبت به ارزش حقیقی پول داده نشده است. لذا این مورد هرگز مصداق اخذ زیادت و ربا نیست.

بنابراین می توان گفت مبنای فقهی ضرورت جبران کاهش ارزش پول در صورت اشتراط این است: الف- با توجه به اعتباری بودن ارزش پول، جبران کاهش ارزش پول، مصداق زیادت نبوده و لذا ربا محسوب نمی شود. ب- مطابق روایات صحیح متعدد (حزاعلمی، ۱۴۰۹: ۱۶/۱۸-۱۷)، عمل به شروطی که مخالف کتاب و سنت نبوده و ربوی نیستند، واجب و ضروری است. البته چنان که در ادامه روشن می شود، این شرط در واقع به صفت متعلق به موضوع عقد قرض مرتبط می شود و در این رابطه، برخی فقها معتقدند که ادله وجوب وفاء به عهد و شرط، شامل شروط صفت نیز می شود (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۱۵/۵) و برخی دیگر معتقدند که چون این نوع شرط، موضوع عقد است و نیاز به تحصیل و انجام جداگانه ندارد، صحت آن نیازمند ادله وجوب وفاء به عهد نیست (انصاری، ۱۴۰۵: ۵۹/۶).

با این توضیحات روشن گردید که در فرض اول (عدم تعهد به پرداخت قدرت خرید)، قاعده اقدام جریان پیدا می کند؛ زیرا فرد قرض دهنده با علم به احتمال وجود ضرر ناشی از کاهش ارزش پول، اقدام به قرض دادن نموده است و بر این اساس نمی تواند مبلغی را بابت کاهش ارزش پول مطالبه نماید. اما در فرض اشتراط به پرداخت قدرت خرید، قاعده اقدام جریان پیدا نمی کند؛ زیرا فرض بر این است که در این صورت، قرض دهنده اقدام به ضرر نسبت به مالیت پول (قدرت خرید آن) ننموده و تنها از سود پول در حین قرض صرف نظر کرده است. لذا در این صورت با اشتراط پرداخت قدرت خرید، باید مالیت پول (قدرت خرید آن) که معمولاً بیش از مبلغ اسمی است، پرداخته شود.

۶. بررسی و نقد دیدگاه‌های مخالف

برای تثبیت دیدگاه مختار، لازم است نظریات دیگر که در ضمن مقاله به آن‌ها اشاره شد، نقد گردند.

۱-۶. نقد نظریه اول (عدم وجوب مطلق جبران کاهش ارزش پول)

نظریه اول از چهار دلیل استفاده می‌کند: مثلی بودن پول، قصد طرفین، روایات، و سیره عملی پیامبر. نقد این دلایل به شرح زیر است:

در مورد مثلی بودن و قصد طرفین، به نظر می‌رسد مقسم مثلی و قیمی در فقه شیعه، کالا بوده است و اساساً جای تردید وجود دارد که بتوان این دو عنوان را بر پول که کالا نبوده و حقیقتی اعتباری دارد، اطلاق کرد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۵: ۴۰). بنابراین از نگاه نگارندگان، سزاوار است به جای استفاده از لفظ مثلی یا قیمی، بحث را به این صورت طرح کنیم که از نگاه عرف، معیار محاسبه قرض، مبلغ اسمی پول است یا قدرت خرید پول؟ اگر بر این باور باشیم که معیار، مبلغ اسمی است، اخذ هرگونه اضافه بر مبلغ اسمی، حرام و ربا محسوب می‌شود. اما اگر بر این باور باشیم که معیار، قدرت خرید است، باید معادل اضافه بر مبلغ اسمی را پرداخت؛ زیرا مبلغ اضافه بر مبلغ اسمی، در واقع معادل حقیقی قدرت خرید مبلغ قرض داده شده است. همچنین با این توضیحات واضح گشت که استدلال به ادله ربا در این نظریه تنها زمانی کارایی دارد که اثبات شود معیار قرض، مبلغ اسمی است. اما اگر در مقابل، اثبات شود که معیار قرض، میزان قدرت خرید است، استناد به ادله ربا هیچ‌گونه کارایی ندارد؛ زیرا در این صورت، مبلغ اضافه اسمی که دریافت می‌شود، زیادت حقیقی نیست و معیار در ربا هم اخذ مبلغ اضافه حقیقی است. در میان فقهای معاصر، آیه الله هاشمی شاهرودی در آثار خود تصریح می‌نماید که بازگشت مسئله به این است که حقیقت پول‌ها را میزان قدرت خرید بدانیم یا مبلغ اسمی. لذا به فرض اینکه قدرت خرید را معیار عرفی بدانیم، هیچ‌گونه ربایی در اینجا رخ نمی‌دهد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۱: ۱۸۳/۲-۱۸۴). بنابراین باید توجه داشت که بدون در نظر گرفتن ماهیت پول نمی‌توانیم نظریه وجوب جبران کاهش ارزش پول را به ربوی بودن متهم کنیم. اما در مورد ماهیت پول، در ضمن دیدگاه مختار

توضیح داده شد که پول دارای ارزش اعتباری است؛ به این معنا که اگر کسی از ابتدا قدرت خرید را در قرض پول شرط کند، این اعتبار به لحاظ شرعی با هیچ مشکلی مواجه نیست. همچنین در صورت فقدان چنین شرطی، عرف پرداخت مبلغ اسمی را در صورت اقدام به ضرر در قرض، مصداق اداء دین می‌داند.

در مورد استدلال به روایات و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، از نگاه نگارندگان، نه روایات موجود در این باب و نه سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام می‌تواند تأییدی بر نظریه عدم وجوب جبران کاهش ارزش پول باشد؛ زیرا موضوع روایات و سیره، دینار و درهم بوده است و با توجه به اینکه دینار و درهم دارای مالیت ذاتی بوده‌اند، واضح است که تنها باید مثل آن‌ها برگردانده شود، اما بحث کنونی راجع به پول‌های جدیدی است که گرچه مالیت و ارزش دارند، اما مالیت آن‌ها ذاتی نبوده و به جعل و اعتبار است. در مورد طلا و نقره، چه حکومت و دولتی وجود داشته باشد یا نه، این اشیاء ارزش ذاتی خود را دارند (همانند کالاهای مثلی دیگر که در هر صورت ارزش ذاتی خود را دارند)، اما به لحاظ مراحل استفاده از انواع پول، مالیت پول‌های فعلی توسط حکومت‌ها وضع شده است و یک حکومت می‌تواند هرگاه که اراده کند، مالیت پول را از بین ببرد (همو، ۱۳۷۴: ۵۶/۲). بنابراین همچنان که در ادامه نیز توضیح داده خواهد شد، بین پول‌های فعلی و طلا و نقره تفاوتی اساسی وجود دارد.

۶-۲. نقد نظریه دوم (وجوب جبران مطلق کاهش ارزش پول)

این نظریه از دو دلیل اصلی استفاده می‌نمود: اعتبار معیار خرید در ماهیت پول و قاعده نفی ضرر و وجوب عدل. نقد این دلایل به شرح زیر است:
در مورد اینکه ماهیت پول، قدرت خرید دانسته شده است، این دیدگاه به چند صورت ممکن است تفسیر شود:

الف) پول‌های فعلی هیچ‌گونه مالیتی ندارند؛ بلکه تنها رسید و سندی برای اعتبار دولت‌ها محسوب می‌شوند.

ب) پول مالیت دارد، ولی مالیت آن به اداء مبلغ اسمی نیست؛ بلکه به میزان قدرت خرید آن است.

به نظر می‌رسد که هر دو تفسیر با مشکلات خاصی مواجه است. مشکل تفسیر اول این است که گرچه ممکن است در برخی از دوره‌های تاریخی، پول‌های اعتباری صرفاً رسید و سندی برای اعتبارات دولت بوده‌اند، اما این مسئله نسبت به زمان کنونی صادق نیست. در دوره‌های ابتدایی تشکیل پول‌های اعتباری، این پول‌ها نماد و رسیدی از میزان طلا و نقره موجود در خزانه دولت بودند و هیچ‌گونه مالیتی نداشتند؛ اما به تدریج دولت‌ها به خود این پول‌ها مالیت بخشیدند و پول صرفاً به منزله رسیدی برای خزانه دولت نبود. البته واضح است که پشتوانه اقتصادی پول هم میزان قدرت اقتصادی دولت است، اما امروزه برای خود پول نوعی مالیت جعل و اعتبار شده است و پول صرفاً رسیدی برای سرمایه‌های موجود در خزانه دولت نیست (همو، ۱۴۳۱: ۱۷۵/۲-۱۷۷). در زمان کنونی، خود این پول‌ها مال هستند؛ یعنی چیزی هستند که مردم به آن‌ها رغبت داشته و در مقابلش کالایی را به انسان می‌دهند، گرچه این مالیت اعتباری است.

در واقع، تفاوت میان پول و چیزهایی مثل سفته این است که گرچه قوام هر دو به اعتبار است، اما کسی خود سفته را مال محسوب نمی‌کند، بلکه برگه‌ای می‌داند که حاکی از بدهکاری فرد است، ولی پول‌های فعلی مال هستند و از جهت مالیت، تفاوتی با طلا و نقره ندارند (گرچه از جهت اعتباری بودن و اعتباری نبودن با آن متفاوت هستند) (حلی، ۱۴۱۵: ۷۹-۸۰).

با این توضیح، صورت اول رد می‌شود. اما در مورد صورت دوم، چنان‌که از مباحث گذشته روشن گردید، نمی‌توان به صورت مطلق گفت که فهم عرفی از پول، قدرت خرید است. مثلاً اگر امروز شخصی به دیگری یک میلیون قرض دهد و شرط خاصی در عقد صورت نگیرد و بعد از ده روز، هزار تومان به ارزش آن پول اضافه شود، عرف لازم نمی‌داند که فرد بدهکار یک میلیون و هزار تومان را بپردازد. بنابراین به نظر می‌رسد که نمی‌توان به طور مطلق جبران کاهش ارزش پول را لازم دانست؛ بلکه وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورتی است که در این زمینه یا در ابتدای قرارداد، اشتراط و تعهد صورت بگیرد یا اینکه در صورت عدم اشتراط، تنها در توهم‌های شدید در فرض عدم اقدام به ضرر (در عقود غیر از قرض)، می‌توان پرداخت قدرت خرید را ضروری دانست.

در مورد استناد به اصولی مانند «اصل عدالت»، به نظر می‌رسد استناد به این قواعد در این بحث هیچ وجهی ندارد؛ زیرا زمانی می‌توان به این قاعده تمسک جست که از قبل اثبات شود حقیقت پول به قدرت خرید آن است؛ اما اگر فقیهی اصرار بورزد که حقیقت پول همان مبلغ اسمی آن است، اخذ زیادت نسبت به مبلغ اولیه مصداق ریاست و نمی‌توان ربا را جایز دانست. بنابراین آنچه در این بحث می‌تواند معیار قرار گیرد، بررسی ماهیت پول است. اگر ماهیت پول را همان قدرت خرید بدانیم، این استدلال جریان پیدا می‌کنند؛ اما اگر ماهیت پول را مبلغ اسمی بدانیم، جایی برای استفاده از این دلیل نیست.

علاوه بر این، گرچه عرف در شرایط تورمی زیاد، پرداخت مبلغ اسمی را مصداق اجحاف و ضرر می‌داند، اما در شرایط تورمی کم، پرداخت مبلغ اسمی را مصداق ظلم و ضرر نمی‌بیند. بنابراین جدای از اشکال پیشین، این دلیل کلیت نیز ندارد.

۳-۶. نقد نظریه سوم (وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورت وجود

تورّم شدید)

این نظریه از چهار دلیل استفاده می‌نمود: مصداق پرداخت دین نبودن در موارد تورّم شدید از نگاه عرفی، اصل عدالت در موارد تورّم شدید، مقتضای قاعده لاضرر در موارد تورّم شدید، و ضرورت کسب برائت یقینی. به نظر می‌رسد این دلایل با ایرادات زیر مواجه هستند:

در مورد استدلال اول، به نظر می‌رسد چنان‌که در ذیل دیدگاه مختار بیان گردید، از دو جهت این استدلال جای مناقشه دارد: نخست اینکه حتی در شرایط تورّمی پایین، اگر شرطی بین دو طرفین وجود داشته باشد (با توجه به ماهیت اعتباری پول) باید به شرط رجوع کرد، نه عرف.

دوم اینکه در عقود مثل قرض ممکن است گفته شود زمانی که قرض دهنده مبلغ معینی را برای چند سال (مثلاً چهار سال) به دیگری می‌دهد، طبیعتاً می‌داند که در این چهار سال، ارزش پولش ممکن است دچار تورّم شدید شده و کاهش فراوانی داشته باشد؛ ولی اگر در این فرض، قرض دهنده این مبلغ را با علم خود به فردی قرض دهد و

شرطی را در مورد اداء قدرت خرید مطرح نکنند، از ظاهر قرض فهمیده می‌شود که وی به کاهش ارزش پول (حتی در شرایط توّرمی زیاد) رضایت داده است. البته این بحث به فهم عرفی برمی‌گردد و اگر شرایط عرفی به گونه‌ای شود که از نفس اداء قرض، رضایت به کاهش ارزش پول فهمیده نشود، باید فهم عرفی جدید را معیار قرار داد.

اما در مورد اصول و قواعدی مانند اصل عدالت یا لاضرر، همان‌طور که قبلاً گفتیم استناد به این اصول، بعد از فراغ از ماهیت پول قابل طرح است. اگر فقیهی فرضاً بگوید که در قرض باید عین مبلغ اسمی پرداخت شود، دیگر نمی‌توان به قواعد و اصولی نظیر عدالت یا لاضرر متوسل شد؛ زیرا گرفتن مبلغ زیادی، مصداق ربا محسوب می‌شود و نمی‌توان بر مبنای این اصول، به جواز اخذ ربا متوسل شد. بنابراین آنچه می‌تواند محور استدلال قرار بگیرد، صرفاً استدلال اول ایشان است.

اما در مورد کسب برائت یقینی، به نظر می‌رسد در این موارد، با وجود ادله نوبت به اصول عملی نمی‌رسد و اگر هم فرضاً نوبت به اصول عملیه برسد، چون در پرداخت مبلغ اضافی شک و تردید وجود دارد، اصل عملی اقتضا می‌کند که به همان مبلغ اسمی اکتفا شود و نسبت به مبلغ اضافی برائت جاری شود نه احتیاط. آنچه نسبت به آن یقین وجود دارد، اصل مشغول بودن ذمه است؛ اما در مورد مبلغ آن تردید وجود دارد و اصل برائت مقتضی اکتفا به قدر متیقن (همان مبلغ اسمی) است.

۴-۶. نقد دلیل چهارم (وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورت

غاصب بودن)

از توضیحات قبل روشن شد که مستند اصلی این نظریه، قاعده اقدام است. اما به نظر می‌رسد که این دیدگاه نیز از دو جهت دچار اشکال است:

نخست اینکه این نظریه در صورتی مطرح می‌شود که شرط خاصی در عقد قرض صورت نگرفته باشد؛ اما اگر قرض دهنده از ابتدا پرداخت کاهش ارزش پول را شرط نماید، دیگر وی هیچ‌گونه رضایتی نسبت به عدم جبران کاهش ارزش پول ندارد و اقدامی نسبت به ساقط کردن حق خود در مورد کاهش ارزش پول انجام نداده است. چنان‌که در بحث آینده روشن خواهد شد، این نوع شرط جایز بوده و عمل به آن واجب است.

دوم اینکه به‌طور مطلق نمی‌توان گفت که در صورت عدم غصب، بدهکار تنها ضامن مبلغ اسمی است. در مورد عقد قرض، ممکن است گفته شود فهم عرفی این است که زمانی که فردی مبلغی را به دیگری به مدت دو سال قرض می‌دهد، به ضرر ناشی از کاهش ارزش پول رضایت داده است؛ اما زنی را در نظر بگیرید که بیست سال پیش مهریه‌اش پانصد هزار تومان بوده و اکنون بعد از بیست سال، مهریه‌اش را مطالبه نموده است. آیا در این مورد هم می‌توان گفت که پرداخت پانصد هزار تومان کافی است؟ به نظر می‌رسد در این مورد گرچه غصبی صورت نگرفته است، اما قاعده اقدام جریان پیدا نمی‌کند؛ زیرا زنی که مهریه‌اش را بیست سال پیش پانصد هزار تومان قرار داده، احتمال نمی‌داده که بعد از بیست سال این قدر پولش کاهش ارزش داشته باشد. لذا در این موارد نمی‌توان حکم به عدم وجوب جبران کاهش ارزش پول نمود.

با توضیحات فوق، وجه برتری دیدگاه مختار روشن می‌شود. در مواردی که شرط جبران کاهش ارزش پول در عقد قرض صورت نگرفته باشد، مقتضای قاعده اقدام این است که فرد قرض‌دهنده به ضرر موجود در عقد قرض رضایت داده و با علم به ضرر، اقدام به قرض دادن نموده است. البته در مواردی که اقدام به ضرر وجود ندارد (مثل موارد غصب دین)، واضح است که این قاعده جریان ندارد و در این موارد، از نظر عرفی پرداخت یک‌دهم دین را نمی‌توان مصداق اداء دین دانست. بنابراین در موارد عدم اقدام، جبران کاهش ارزش پول در موارد کاهش شدید ارزش پول ضروری است.

اما در موارد اشتراط جبران کاهش ارزش پول، با توجه به ماهیت اعتباری پول، این شرط مصداق گرفتن مبلغ بیشتر در مقابل عقد قرض نیست و لذا عمل به این شروط مطابق ادله لزوم عمل به شروط غیرمخالف کتاب و سنت، ضروری است.

این نظریه (تفصیل میان صورت اشتراط و عدم اشتراط، و وجوب جبران کاهش ارزش پول در صورت اشتراط) که به نظر می‌رسد تفصیلی جدید در باب جبران کاهش ارزش پول است، گرچه به‌صورت صریح در نظرات فقهای معاصر به چشم نمی‌خورد، اما از بعضی عبارات ضمنی برخی از ایشان قابل برداشت است. به‌عنوان نمونه، آیه‌الله هاشمی شاهرودی در مورد ضمان مسمی (ضمان مبلغ دین معین شده در عقد قبل از غصب و اتلاف) معتقد است در صورتی که شرطی صریح یا ضمنی مبنی بر ضرورت

جبران کاهش ارزش پول در ضمن عقد قرض صورت بگیرد، قرض گیرنده ملزم به پرداخت میزان کاهش ارزش پول است و هیچ ربایی صورت نمی‌گیرد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۱: ۱۸۵/۲).

۷. نوع شرط در اشتراط جبران کاهش ارزش پول

شرط در اصطلاح فقهی به سه نوع شرط صفت، فعل و غایت تقسیم می‌شود:

- ۱- شرط صفت به یکی از صفات مورد معامله متعلق است؛ مثل اینکه در عقد بیع شرط شود که مبیع ویژگی خاصی داشته باشد.
- ۲- شرط فعل به این معناست که انجام یا عدم انجام فعلی بر یکی از متعاملین شرط شود؛ مثل اینکه در ضمن عقد بیع، دوختن یک لباس شرط شود.
- ۳- شرط غایت به این معناست که تحقق امری در خارج شرط شود؛ مثل اشتراط تملک یک شیء خاص (انصاری، ۱۴۱۵: ۵۹/۶).

در میان این اقسام، اشتراط جبران کاهش ارزش پول، در واقع حقیقتی خارج از عقد قرض ندارد؛ زیرا مقصود این نیست که در مقابل قرض، فعل خاصی توسط قرض گیرنده صورت گیرد یا اینکه تحقق امر خاصی در خارج شرط شود، بلکه از همان ابتدا در عقد قرض شرط می‌شود که موضوع قرض، قدرت خرید پول است، نه مبلغ اسمی آن. بنابراین این شرط را باید شرط صفت دانست، نه شرط فعل و غایت.

اگر کسی این شرط را شرط فعل بداند، با محذور ربا مواجه می‌شود؛ زیرا در مقابل عقد قرض، زیادتی (فعل جبران) قرار داده شده است، درحالی که در ربا باید هیچ شرط زیادتی صورت نگیرد. اما اگر گفته شود که این شرط در مورد صفت خاص مورد معامله در عقد قرض است، با محذور فوق مواجه نمی‌شویم. از عبارات برخی محققان (خرازی، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۵) نیز به دست می‌آید که شرط ضمان قدرت خرید، نوعی شرط فعل اضافی یا تحقق امری اضافه در خارج نیست تا این مشکل مطرح شود که شرط اضافه، ربای حرام است؛ بلکه این شرط، صفت موضوع قرض است؛ بدین معنا که موضوع عقد قرض، وصف و مقدار خاص ارزش حقیقی پول دانسته می‌شود، نه وصف و مقدار مبلغ اسمی. نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که با توجه به اینکه این نوع شرط، صفت

خاصی در مورد معامله در عقد قرض است، باید همیشه در هنگام ادا به آن ملتزم بود. بنابراین اگر قرض گیرنده فوت کند، ورثه برای اداء دین، ملزم اند قرض را با این صفت خاص (مبلغ قدرت خرید، نه مبلغ اسمی) ادا نمایند و اگر قرض دهنده فوت کند، ورثه می‌توانند مبلغ قدرت خرید را از قرض گیرنده مطالبه کنند و وی برای اداء دین خود، ملزم به پرداخت قدرت خرید است.

۸. پاسخ به نقدهای قابل طرح نسبت به دیدگاه برگزیده

برای تثبیت نظریهٔ مختار باید به ایراداتی که نسبت به این نظریه طرح شده یا ممکن است طرح شود، پاسخ گفته شود. ایرادات به شرح زیر هستند:

(۱) قرض دادن قدرت خرید، قرض عین محسوب نمی‌شود، درحالی که شرط قرض دادن این است که عینی وجود داشته باشد.

پاسخ: در مورد قدرت خرید و نیز حقوق هم عنوان قرض صدق می‌کند. بنابراین اگر شخص قرض دهنده در زمان قرض پول‌ها، قدرت خرید را با ضمان مثلی شرط نماید، این شرط صحیح است. این شرط مثل این است که انسان پول‌هایی را با وصف خاصی شرط نماید که شرطی صحیح است (همان: ۲۵-۲۷).

(۲) لازمهٔ این نظریه، جمع بین ضمان مثلی و قیمی در یک چیز است که ممکن نیست؛ زیرا ضمان عین پول‌ها، ضمان مثلی است و ضمان ارزش خرید آن‌ها، ضمان قیمی است. **پاسخ:** پاسخ آیه الله خرازی به این ایراد، آن است که در اینجا در واقع پول را مثلی حساب می‌کنیم، اما ضمان قدرت خرید را در ضمن ضمانت پول‌ها به‌عنوان یکی از اوصافش شرط می‌نماییم و این شرط، مشروع و صحیح است (همان).

اما طبق توضیحاتی که قبلاً ارائه دادیم، پول اساساً نه مثلی است و نه قیمی. این تقسیم مربوط به کالاهاست، نه پول اعتباری. بنابراین جمع بین قیمی و مثلی رخ نمی‌دهد.

(۳) اگر قرض گیرنده، میزان توّرم و قدرت خرید را ضامن باشد، این مسئله موجب تردید در میزان دین می‌شود؛ زیرا میانگین توّرم در هنگام عقد قرض، متغیّر و غیر معلوم است، درحالی که یکی از شروط عقد، علم به مبلغ قرض است و عدم علم موجب جهل به میزان دین شده و عقل را باطل می‌نماید. بسیاری از مخالفان این نظریه، به این

نقد اشاره نموده‌اند (مرعشی، ۱۳۷۵: ۳۳/۷-۳۵؛ تجلیل، ۱۳۷۵: ۱۱).

پاسخ: آنچه از ادله شرعی به دست می‌آید، این است که عدم تعیین مبلغ قرض در صورتی که موجب غرر شود، موجب بطلان عقد می‌شود؛ اما در این موارد، گرچه میزان مبلغ اسمی که باید پرداخت شود، معین نیست، اما به صورت دقیق معین می‌شود که طبق توژمی که از سوی بانک مرکزی تعیین می‌شود، باید میزان قرض پرداخت گردد. در این صورت، عرف این نوع تعیین را مصداق جهل و غرر در معامله نمی‌داند.

۴) موضوع قرض مال است. مال هم امری عرفی انتزاعی است؛ یعنی باید از چگونگی رفتار و به کارگیری اشیاء به وسیله عرف، عنوان مال را برای یک شیء انتزاع کرد. بر مبنای این روش، اسکناس با داشتن ارزش مبادله‌ای در نظر عرف، مال به شمار می‌رود و مالیت اسکناس، غیر از خود اسکناس است که عنوان مال به آن اطلاق می‌شود؛ هرچند بدون آن، مالیت اسکناس در نظر عرف مال شمرده نمی‌شود؛ اگرچه ماهیت اصلی اسکناس را ارزش مبادله‌ای آن تشکیل می‌دهد. پس این نظریه، از این جهت با اشکال مواجه است که نمی‌توان مالیت اسکناس را قرض داد. با پذیرش این مطلب که خود اسکناس قرض داده می‌شود نه مالیت آن، این نظریه با این اشکال نیز مواجه می‌شود که در قرض، هر نوع شرطی که منافعی را برای مقرض در پی داشته باشد، مصداق رباست (یوسفی، ۱۳۸۱ج: ۲۷۸).

پاسخ: اینکه مالیت چیزی را نمی‌توان موضوع قرض قرار داد، هیچ‌گونه دلیل معتبری ندارد. از مباحث قبلی واضح شد که موضوع ضمان در کالاها و اجناس، مثل مال است؛ اما در مورد پول‌های اعتباری که با اهدافی اعتباری توسط حکومت‌ها ایجاد شده‌اند، اگر کسی مالیت را معیار قرض قرار دهد، هیچ‌گونه محذور فقهی وجود ندارد.

با این توضیح، پاسخ به اشکال ربوی بودن شرط واضح می‌شود. ربوی بودن در صورتی مطرح می‌شود که پذیرفته شود لزوماً باید در پول‌های اعتباری، مبلغ اسمی قرض داده شود (نه قدرت خرید)؛ درحالی که اصل این مبنا فاقد دلیلی معتبر است. بنابراین با توجه به اینکه قرض دادن مالیت (قدرت خرید) در پول‌های اعتباری، هیچ‌گونه محذور فقهی ندارد و در اینجا فرد قرض‌دهنده مبلغی اضافی نسبت به مالیت را دریافت نمی‌کند، عنوان با صدق نمی‌کند.

بی‌شک عمل به شروطی که خلاف کتاب و سنت هستند، حرام است. در بحث کنونی، مخالفت با کتاب و سنت در صورتی تحقق پیدا می‌کند که اثبات شود این شرط ربوی است و مبنای ربوی بودن هم این است که کسی گمان کند در پول‌های اعتباری حتماً باید معادل مبلغ اسمی بازگردانده شود؛ درحالی که اگر از همان ابتدا در پول که اساساً ماهیتی اعتباری دارد، گفته شود که مالیت (قدرت خرید) قرض داده شده است و عین همان مالیت (قدرت خرید) بعداً باید بازگردانده شود، هیچ شرط ربوی صورت نگرفته و لذا این شرط مخالفتی با کتاب و سنت نداشته و عمل به آن واجب است.

۵) اگر در معامله شرط شود که فرد قرض‌گیرنده باید قدرت خرید را بپردازد، ممکن است قدرت خرید از مبلغ اسمی کمتر شود و در این صورت قرض‌گیرنده باید مبلغی کمتر از مبلغ اسمی بپردازد، درحالی که هیچ فقیهی به این مسئله ملتزم نیست.

پاسخ: طبق توضیحات ارائه‌شده، اگر فرضاً چنین اتفاقی رخ دهد، هیچ مانع شرعی وجود ندارد و لذا به مفاد شرط که پرداخت میزان قدرت خرید است (حتی اگر کمتر از مبلغ اسمی باشد)، باید عمل شود.

نتیجه‌گیری

از مباحث پیشین این نتیجه به دست می‌آید که در صورت اشتراط کاهش ارزش پول، اگر از ابتدای قرض شرط شود که فرد بدهکار ضامن کاهش ارزش پول است، وی باید میزان کاهش ارزش پول را مطابق توژم محاسبه و پرداخت نماید؛ حتی اگر میزان توژم کم باشد. عمل به این اشتراط واجب بوده و مصداق ربا نمی‌باشد؛ زیرا در این صورت، همان مبلغ ارزش پول قرض داده‌شده (نه مبلغ اسمی) بدون هیچ زیادتی در ارزش، باید بازگردانده شود.

اما اگر شرطی در این زمینه وجود نداشته باشد، باید عرف را لحاظ نمود. عرف به ضررهای کم، توجه و اعتنا نمی‌نماید. در مورد شرایط توژمی زیاد هم اگر برداشت عرف از قرض این باشد که قرض‌دهنده با وجود علم به ضرر و توژم زیاد، اقدام به ضرر نموده و پذیرفته که فرد بدهکار تنها عین مبلغ اسمی را بپردازد، در این صورت بدهکار حتی در صورت توژم زیاد، ضامن کاهش ارزش پول نیست.

فهرست منابع

۱. انصاری، مرتضی بن محمد امین، کتاب المکاسب، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
۲. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۳. تجلیل، ابوطالب، «احکام فقهی پول (مصاحبه)»، مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۷۵ش.
۴. حائری، سید کاظم، «مصاحبه»، فصلنامه نامه مفید، شماره ۱۳، ۱۳۷۷ش.
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
۶. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی، العناوین الفقهیة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۷. حلّی، حسین بن علی، بحوث فقهیة، تقریر عزالدین بحر العلوم، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۵ق.
۸. خرازی، سید محسن، «الأوراق النقدیة»، مجله فقه اهل البيت (علیهم السلام) (عربی)، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۸۱ش.
۹. سعیدی، سید محسن، «نظریه جبران کاهش ارزش پول»، مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، سال دوازدهم، شماره ۴۵، بهار ۱۳۸۵ش.
۱۰. سید مرتضی علم الهدی، ابوالقاسم علی بن حسین موسوی، الذریعة الی اصول الشریعة، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ش.
۱۱. قحف، منذر، ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغییر الاسعار، جدّة، البنك الاسلامی للتنمیة، المعهد الاسلامی للبحوث و التقرب، ۱۴۰۷ق.
۱۲. مرعشی، سید محمد حسن، «احکام فقهی پول (مصاحبه)»، مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۷۵ش.
۱۳. معرفت، هادی، «احکام فقهی پول (مصاحبه)»، مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۷۵ش.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهة (کتاب البیع)، قم، مدرسة الامام علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، ۱۴۲۵ق.
۱۵. همو، بحوث فقهیة هامه، قم، مدرسة الامام علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، ۱۴۲۸ق.
۱۶. موسوی بجنوردی، سید محمد، «احکام فقهی پول (مصاحبه)»، مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۷۵ش.
۱۷. موسوی خمینی، سید روح الله، الرسائل، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۱۸. همو، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۱۹. موسویان، سید عباس، و حسین میثمی، «نظریه "اختصاص جبران کاهش ارزش پول به بعد از سررسید" با تأکید بر قاعده "اقدام" و "ممنوعیت ضرر"»، دوفصلنامه معرفت اقتصاد اسلامی، سال نهم، شماره ۱ (پیاپی ۱۷)، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ش.
۲۰. نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۲۱. هاشمی شاهرودی، سید محمود، «احکام فقهی کاهش ارزش پول»، مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، سال اول،

- شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴ ش.
۲۲. همو، *قراءات فقهية معاصرة*، قم، مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۳۱ق.
۲۳. یوسفی، احمدعلی، «بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول (۱)»، *مجله فقه اهل بیت علیهم السلام*، سال هشتم، شماره ۳۰، تابستان ۱۳۸۱ ش. (الف)
۲۴. همو، «بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول (۲)»، *مجله فقه اهل بیت علیهم السلام*، سال هشتم، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۸۱ ش. (ب)
۲۵. همو، *ریا و توهم (بررسی تطبیقی جبران کاهش ارزش پول و ربا)*، قم، اندیشه و دانش معاصر، ۱۳۸۱ ش. (ج)